

هستی علم و چیستی آن

دکتر سید مصطفی محقق داماد

در این است که چیستی‌هایی که خدا خلق می‌کند دارای آثار حقیقی است ولی چیستی‌هایی که نفس در درون خود ایجاد می‌کند دارای آن آثار حقیقی نمی‌باشند.

این نظریه که در بستر فلسفه اسلامی تکامل یافته، درست رویاروی نظریه رئالیسم مستقیم یعنی Direct Realism در میان غربیان است. چراکه پیروان این نظریه معتقدند موضوع جسمانی خارج از ما و قائم به ذات خود است، و درک ما قائم به خود ماست و میان مدرک و مدرک هیچ نوع ارتباطی وجود ندارد، جز یک رابطه اضافی نسبت به معلوم خارجی و ما بطور مستقیم با اشیاء خارجی ارتباط پیدا می‌کنیم و علم چیزی جز اضافه نیست.

در بخش چیستی علم یعنی رابطه علم با معلوم فلاسفه اسلامی گفته‌اند که همان ماهیت خارجی به ذهن می‌آید، و اینهمانی میان ماهیت موجود خارجی با ماهیت موجود در ذهن برقرار می‌گردد. اینهمانی میان وجودها به هیچوجه برقرار نمی‌شود و در این بخش با نظریه پدیدار شناسان غربی رویاروی می‌گردند.

درست همان سؤالی که از هستی و چیستی علم در فلسفه اسلامی از قرن‌ها پیش مطرح بوده در فلسفه مغرب زمین در کتاب «نقد عقل محض» کانت مطرح گردیده است. این سؤال آنچنان فکر فلاسفه اسلامی را به خود مشغول ساخته بود که مدت‌ها آرامش سهروردی، حکیم ایرانی را از وی سلب کرده است. وی در کتاب تلویحات می‌گوید:

«از زمانی که خود را شناختم و به بررسی مسائل علمی پرداختم مشکل علم همواره مرا نگران کرده بود، برای حل آن به آثار پیشینیان نظیر فارابی و ابن سینا مراجعه می‌کردم، اما گفته‌های آنان مرا قانع نمی‌ساخت.

فلاسفه اسلامی علم را از دو زاویه مورد بحث و دقت نظر قرار داده‌اند: یکی از زاویه هستی‌شناسی و دیگری از زاویه معرفت‌شناسی. در مبحث نخستین این سؤال را مطرح کرده‌اند که آیا علم وجود دارد؟ در این مسئله به هیچوجه به رابطه علم و معلوم نپرداخته‌اند و صرفاً به اصطلاح خودشان به هلیه بسیطه علم یعنی هستی آن پرداخته‌اند و در مبحث دوم به چیستی و حقیقت آن یعنی به رابطه علم و معلوم پرداخته شده است. در پاسخ به سؤال نخستین، فلاسفه اسلامی بر این باورند که علم وجود دارد، و وجود آن از قبیل وجود محمولی است آنان وجود را به دو قسم تقسیم کرده‌اند: یکی وجودی ذهنی و وابسته به ما و دیگری وجودی مستقل و خارج از ما.

به نظر آنان وجود در هر مرتبه دارای اثری خاص است که در مرتبه دیگر فاقد آن بوده و اثر دیگری دارد. همانطور که وجود در مرتبه واجب، دارای اثری است که در مرتبه ممکن، دارای آن آثار نیست و آثار دیگری بر آن مترتب است، تفاوت وجود ذهنی و خارجی هم همینطور است، هر دو دارای نوعی تحقق هستند ولی آثاری بر وجود خارجی مترتب است که بر وجود ذهنی مترتب نیست و بر مرتبه وجود ذهنی آثار دیگری مترتب است. آنچه میان هر دو مشترک است ماهیت و چیستی است.

به نظر صدرا، نفس، نمونه خدا بر روی زمین است، و همانند او خلاق است، خدا جهان را خلق می‌کند و به خلق، وجود عینی می‌بخشد؛ نفس هم با تخیل، اشیاء را در درون خود به وجود ذهنی، موجود می‌کند، تفاوت

مشکلی که در این زمینه برایم وجود داشت این بود که چگونه شیء خارجی به ذهن انتقال پیدا می‌کند؟ این مشکل همیشه فکر مرا به خود مشغول ساخته بود، حتی تا هنگام خواب مرا رها نمی‌کرد. تا اینکه یک بار در عالم مکاشفه نوری را مشاهده کردم، از نورانیت آن نور که به طرف من می‌آمد وحشت کردم، کم کم آن نور بصورت یک شبح درآمد، ناگهان دریافتم که آن نور مرا صدا می‌زند، در این میان متوجه شدم که این شبح شیخ یونانیون، ارسطوست، فرصت را غنیمت شمردم و مشکل خود را در زمینه علم مطرح کردم.

ارسطو در پاسخ گفت: به خودت نگاه کن، آیا خود را می‌شناسی یا نه؟ آیا می‌دانی که هستی یا نمی‌دانی؟ گفتم:

مکاشفه مفصل است و ما اینک در مقام تحلیل آنچه در مکاشفه سهروردی از گفتگوی با شیخ یونانیون ارسطو ظاهر شده نیستیم، غرض آن بود که نشان دهیم اصل مشکل سهروردی در زمینه علم همان است که برای کانت در قرن ۱۸ مطرح گردیده است. و به دیگر سخن این سؤال، یک سؤال اصلی برای تمام فیلسوفان در مسئله معرفت‌شناسی است و غرب و اسلام ندارد. کانت می‌گوید:

«چه چیزی ضرورتاً ما را مجبور می‌سازد که از مرزهای تجربه بگذریم، یعنی از تمام پدیده‌هایی که در ما ظهور دارند گذر کنیم و به واقعیات برسیم و بگوییم که این اشیاء خارج از ذهن ما هستند. بیان دیگر، چه عاملی

بنظر صدرا

نفس، نمونه خدا بر روی زمین است، و همانند او خلّاق است،

خدا جهان را خلق می‌کند و به خلق وجود عینی می‌بخشد

نفس هم با تخیل اشیاء را در درون خود به وجود ذهنی، موجود می‌کند، تفاوت در این است که

چیستی‌هایی که خدا خلق می‌کند دارای آثار حقیقی است

ولی چیستی‌هایی که نفس در درون خود ایجاد می‌کند دارای آن آثار حقیقی نمی‌باشند.

موجب می‌شود که ما از ذهن و نمودهای آن خارج شویم و به حقایق عینی برسیم؟»

کانت ایدئالیست نیست که منکر عالم خارج باشد و بگوید که ما فقط با ظهورات و نمودهایی مواجه هستیم که در ذهن موجودند و غیر از این نموده‌ها چیزی نیست، خیر، او معتقد است علاوه بر نمودهای ذهنی، واقعیاتی هم در خارج از ذهن وجود دارند. موجوداتی خارجی وجود دارند که مطلقند و مشروط به ذهن ما نیستند. این میز وجود دارد، ما چه باشیم و چه نباشیم، چه بینیم و چه نبینیم، نموده‌ها مطلق نیستند و مشروط و قائم به ذهن ما هستند ولی اشیاء خارجی مطلقند.

از نظر کانت اینکه ما از مرز نمودهای ذهنی می‌گذریم

آری می‌دانم که هستم گفت: حال که می‌دانی هستی، چگونه می‌دانی که هستی؟ آیا صورتی از خودت را بدست آورده‌ای؟ آیا خودت را با واسطه می‌یابی یا بی‌واسطه؟ اگر صورتی از خودت را داشته باشی، از کجا بقین داری که این صورت خودت است و اشتباه نکرده‌ای؟ از کجا که این صورت به تو تعلق داشته باشد؟ و اگر هم این صورت مربوط به خود تو باشد در واقع صورت توست نه ذات تو، یعنی تو خودت را درک نکرده‌ای، بلکه صورت خودت را درک کرده‌ای در حالیکه در آغاز گفتی که من خودم را درک کرده‌ام.^۱

خلاصه آنکه اگر بپذیرید که پیوسته خود را درک می‌کنید، در آن موقع می‌توانید بپذیرید که هر گونه صورتی از شما مربوط به خود شماست.

۱- تلویحات، چاپ استانبول، ص ۷۰.

و به حقایق مطلق خارجی می‌رسیم از طریق تجربه ایست که بنحو مشترک برای همه ما حاصل می‌شود. و ما نسبت به وجود مطلق و فی نفسه آنها به توافق می‌رسیم و فرض می‌کنیم و چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم چیزهایی در خارج هستند که ما علم خود را از آنها بدست آورده‌ایم. این یک ضرورت است که فرض کنیم واقعیاتی در خارج وجود دارند که ما علم حصولی ارتسامی خود را از آنها بدست می‌آوریم؛ خلاصه آنکه از نظر کانت برای بدست آوردن علم حصولی اولاً: باید یک سلسله اشیاء را در خارج فرض کرد و ثانیاً: یک سلسله معلومات در ذهن ما وجود دارند که قائم به ذهن ما هستند و ثالثاً: می‌بایست رابطه‌ای میان این دو نوع وجود خارجی و ذهنی برقرار ساخت، و غیر از این راه دیگری برای حصول علم نداریم. آنگاه برای کانت این اشکال مطرح می‌شود که با توجه به اینکه ما از یک سو با شیء خارجی سر و کار داریم که مطلق و مستقل از ماست و از سوی دیگر با تصویر ذهنی، که مشروط و قائم به ماست، چگونه میان عینیت که خارج از ماست و ادراک که قائم به ماست، تطابق برقرار می‌شود؟

کانت، برای حل مشکل می‌گوید چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوییم لازم نیست سخن از تطابق بمیان آوریم. در بحث از علم فقط می‌گوییم ظهوراتی در ذهن داریم که این ظهورات را از خارج بدست آورده‌ایم، و به دیگر سخن هنگامیکه با اشیاء مادی برخورد می‌کنیم، نمودهایی در ذهن ما پیدا می‌شوند که با اندوخته‌های ذهنی ما تطبیق می‌کند و پیش از این مطابقتی میان آن پدیدارها با اشیاء خارجی وجود ندارد.^۲

به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت که کانت، مشکلی که برای او و برای فلاسفه پیش از او در مسئله علم وجود داشته، حل کرده است و از طرفی نظریه کانت سر از نوعی ایده‌آلیسم در می‌آورد، هر چند خود اصرار بر انکار ایده‌آلیسم دارد.

مشکل علم نه تنها در فلسفه کانت حل نگشت بلکه تلاش هیچیک از مکاتبی که پس از وی و در پیروی از مکتب وی بوجود آمد، به پیروزی منجر نگردید. و مشکل انطباق همچنان لاینحل باقی ماند. رئالیستها، پوزیتیویستها و فنومنولوژیستها درباره اینکه اتصال به

عالم خارج چگونه است، هر کدام تحلیلی متفاوت از دیگری ارائه داده‌اند.

هوسرل، فنومنولوژیست معروف معتقد است که میان ما و دنیای خارج فاصله و شکافی عمیق وجود دارد. ما هستیم و پدیدارهای ذهنی و حتی نمی‌دانیم که پدیدارهای ذهنی چه هستند؟

اما در فلسفه اسلامی آنچه در ذهن ما وجود دارد، ماهیات اشیاء است. از نظر آنان رابطه میان ذهن و خارج، چیزی بالاتر از انطباق است و در واقع رابطه اینهمانی برقرار است وقتی ما خود اشیاء را در ذهن داریم، دیگر برای چه به سراغ انطباق برویم. اینهمانی میان وجودها نیست، میان ماهیات است یعنی وقتی ما خورشید را در ذهن خود تصور می‌کنیم، ماهیات آنچه در ذهن است همان است که در خارج است. البته ماهیات دارای دو لباس هستند، یکی لباس ذهنی و دیگری لباس خارجی. اینطور نیست که یک حقیقت در ذهن باشد و حقیقتی دیگر در خارج، تا میان آنها مطابقت برقرار سازیم. به این ترتیب وجود ذهنی ما یک نوع وجود است و وجود خارجی هم نوع دیگری از وجود می‌باشد، ولی هر دو وجود یک قالب و شکل دارند، قالب و شکل همان ماهیت است.

آنچه در مکاتب پیروان کانت مطرح شده اینهمانی و

مطلب دیگری که در

حکمت صدرا مطرح

می‌شود، این است که نفس

یک حقیقت ظلّ الله است.

حق تعالی بصورت وحدت

حقه حقیقیه است، واجب

الوجود بالذات و واجب

الوجود من جمیع الجهات

است. صفات و کمالاتی را

که باری تعالی دارد نفس

آنها را بصورت ظلی دارد.

۲- ر.ک: کتاب نقد عقل محض، ص ۲۴.

مطابقت میان وجود ذهنی با وجود خارجی است. در مکتب رئالیسم گفته می‌شود که ما به همان وجود خارجی دسترسی پیدا می‌کنیم که این امری کاملاً باطل است، زیرا به وجود خارجی نمی‌توان دست یافت و در مکتب پدیدارشناسی، پدیده از خارج به ذهن می‌آید ولی نمی‌دانیم که آیا این پدیده با خارج منطبق است یا نه؟ چون ما به خارج دسترسی نداریم. اما در حکمت اسلامی همان ماهیت خارجی به ذهن می‌آید. حتی اگر ما به وجود یک شیء دسترسی نداشته باشیم از طریق ماهیت به حقیقت آن دسترسی پیدا می‌کنیم. ما می‌توانیم در ذهن خود تصویری از سیمرخ داشته باشیم در حالیکه در خارج وجود ندارد.

در فلسفه ملاصدرا اصالت از آن وجود و آثار هر چیزی مربوط به وجود آن شیء است و پس از اثبات اصالت وجود، به تقسیم وجود به عینی که مستقل از ماست و وجود ذهنی که مستقل از ما نیست می‌پردازد. به عقیده وی در حقیقت، چیستی‌ها دو گونه ظهور دارند. وجود، ظهور ماهیت است، وجود ذهنی، ظهور ماهیت در ذهن و وجود خارجی ظهور ماهیت در خارج است و نسبت وجود به ماهیت، نسبت ظهور شیء به خود شیء است که چیزی علاوه بر خود شیء نیست یعنی، در واقع دو چیز نداریم که یکی خود شیء باشد و دیگری ظهور آن. ما می‌توانیم یک شیء را تجزیه و تحلیل کنیم، و به حقایق برسیم که افزون بر اصل شیء می‌باشند مثلاً انسان دارای رنگ و طول و وزن است که اینها هیچیک اجزای اصلی وجود انسان نیستند، افزون بر اصل او هستند و بطور اتفاقی بر او عارض می‌باشند و لذا انسان می‌تواند با رنگ و طول و وزن دیگری باشد. اما ظهور انسان چنین رابطه‌ای را با انسان ندارد، یعنی اینگونه نیست که چیزی علاوه بر خود انسان باشد، در واقع وجود و ماهیت در خارج یکی هستند ولی ما در تحلیل آنها را دو تا ملاحظه می‌کنیم، یعنی در ذهن از یکدیگر جدایی پذیرند، نه در خارج. ماهیت گاه موجود است و گاه معدوم. با وجود، وجود دارد و به هنگام عدم هم همان ماهیت است و به اصطلاح فلسفی، وجود ظرف ماهیت است، نه شرط ماهیت. با پذیرش این مطلب باید گفت که وجود ذهنی هر چیزی یا علم به آن، همان خود آن شیء

است. وجود ذهنی درخت، همان درخت است، نه آنکه علم به درخت چیزی بعلاوه وجود درخت باشد. اگر ما قبل از اینکه ستاره‌ای را در خارج ببینیم به آن علم پیدا کردیم و سپس در خارج آن را یافتیم می‌گوییم این همان چیزی است که من به آن علم داشتم. تفاوتی میان این دو ظهور نیست.

اگر تفاوتی هست در آثار وجود است، ستاره در خارج نورافشانی می‌کند ولی در ذهن، نورافشانی نمی‌کند. اما آثار مخصوص خود را دارد، از جمله اینکه نمایانگر ستاره خارجی است.

تفاوت آثار برای مراتب وجود در مکتب ملاصدرا مبتنی بر نظریه تشکیک است. در حکمت صدرا وجود هرچند حقیقت واحده‌ای است اما حقیقتی مشکک و دارای مراتب است و در هر مرتبه اثری خاص دارد. مثلاً وجود در مرتبه باری تعالی آثاری دارد که در مرتبه وجود ممکنات، آن آثار نیست و آثار دیگری هست. هر یک از مراتب و مراحل وجود، مرتبه طبیعت، مرتبه نفس، مرتبه عقل، دارای آثار خاص خود هستند. تفاوت وجود ذهنی و وجود عینی هم همینطور است، هر دو مجهولند و هر دو نوعی محقق دارند اما در هر نوع محقق، ماهیت و چیستی آنها یکسان است.

مطلب دیگری که در حکمت صدرا مطرح می‌شود، این است که نفس یک حقیقت، ظلّ الله است. حق تعالی بصورت وحدت حقه حقیقیه است، واجب الوجود بذات و واجب الوجود من جمیع الجهات است. صفات و کمالاتی را که باری تعالی دارد، نفس، آنها را بصورت ظلّی دارد. خداوند دارای حیات و اراده است، نفس هم همینطور است، خداوند، خلاق است، نفس در مرتبه ظلّی خود، خلاق و فعال است، با این تفاوت که خداوند جهان را خلق می‌کند و نفس در درون از طریق تخیل، ماهیات اشیاء را خلق می‌کند. آثاری که مخلوقات خداوند در خارج دارند مخلوقات خیالی نفس آن آثار را ندارند، و این هم بخاطر ضعف و نزول نفس است. ولی رابطه مخلوقات نفس با نفس همان رابطه مخلوقات خداوند با اوست یعنی رابطه قیومی. نفس قیوم پدیده‌های خویش است.